

اندر باب صیدنه زریاب

سید حسین رضوی برقمی*

صیدنه / ابوریحان بیرونی؛ تصحیح دکتر عباس زریاب
خویی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.

ابوریحان بیرونی، ویژگی‌هایی را در خود جمع دارد که او را به یک چهره ماندگار تاریخ دانش بشری در گستره جهانی بدل کرده است. خردمندی و خردگرایی او؛ پالایش آموزه‌ها با پژوهش و آزمایش؛ شیفتگی به نفس دانش بشری به عنوان هدف و نه دستاویز پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی؛ خویشتن داری نفس از ارتکاب خطاهای بشری که دامنگیر بسیاری دانشمندان شده و می‌شود؛ ناآزمندی راستین به گرد کردن مال و وبال؛ کاربردی نویسی و نه فرو رفتن در بافته‌های ذهنی و غوغاهای جدلی و بحث‌های بی‌اثر؛ دسته‌بندی دقیق و علمی نوشتارهایش به نحوی که خواننده با مطالعه آثار او ذهنش آرام می‌گیرد؛ دریافت کامل یک مفهوم و باور به آن و به کار بستن آن در عمل، که گفتارش را سخت جذاب و معتبر ساخته است؛ نظم و آرامش کم مانند ذهن روح او که رد پای آن را در آثارش می‌بینیم و سرانجام صداقت کلامش که به راستی، جمع این ویژگی‌ها او را فراتر از همه دانش پژوهان ایران نشانیده است.

وصله‌های کوچک و بزرگ اعتقادی و اخلاقی و سیاسی بر جامعه بسیاری بزرگان تاریخ علم چسبانیده شده که بیرونی، هنرمندانه از همه بدنامیها، با نیکنامی سرافرازانه بیرون آمده است. بیرونی، به راستی تنها یک دانشمند به معنای مصطلح نیست؛ او به

*. پژوهشگر متون پزشکی.

یک تعبیر، الگوی یک انسان کامل است که باید او را نیک شناخت و ارجمند نهاد و به عنوان سرمشق زندگی علمی و پژوهشی به جوانان شناساند. او نمادی پیامبرگونه از جمع دانش و پژوهش حقیقت و یک زندگی خاکی آرمانی است. نوآوری او در نگارش موضوعات تألیفی که هر اثرش را در رشته ویژه‌اش در زمره کارهای انگشت شمار کرده است از دیگری خصایص اوست: قانون مسعودی و التفهیم در ستاره‌شناسی، آثار الباقیه در تقویم و اعیاد اقوام و ملل جهان، تحدید الامانات لاماکن در جغرافیا و مساحی، تحقیق ماللهند در زمینه فرهنگ و تاریخ فلسفه هند، الجماهر فی معرفة الجواهر در زمینه گوهرشناسی و الصیدنه در زمینه نامهای گیاهان و کانسارهای دارویی از آن جمله‌اند. الصیدنه، مرواریدی است در ژرفای دریای دانش گیاه‌شناسی و داروشناسی تاریخ علوم جهان اسلامی، که با پژوهشی دقیق باید از صدفش بیرون کشید. برای آنکس که به پژوهش در تاریخ علم ایران و اسلام می‌پردازد، او را از کنکاش صیدنه گریزی نیست، صیدنه چاپ کریموف روسی، صیدنه چاپ ایرج افشار و منوچهر ستوده، صیدنه پاکستان به اشراف و تحقیق حکیم محمدسعید و دکتر رانا احسان الهی و سرانجام الصیدنه با تصحیح شادروان عباس زریاب خوبی از جمله برجسته‌ترین کارهای انجام شده در پردازش کتاب الصیدنه است.

زنده یاد زریاب خوبی، فروتنانه حکایت آغاز تا پایان تصحیح و انتشار صیدنه را در مقدمه کتاب آورده است: از پاییز ۱۳۴۱ در دانشگاه برکلی کالیفرنیا آمریکا و در خواست پروفیسور هنینگ برای چاپ و نشر آن تا ارائه آن در سال ۱۳۶۲ برای چاپ و سرانجام نشر نهایی آن در سال ۱۳۷۰ و یادآوری پژوهش‌های پیش از او قدردانی و یادآوری از کار ایرج افشار و منوچهر ستوده و چاپ صیدنه پاکستان و به ویژه ویراست روسی کریموف. تصحیح صیدنه چون پژوهنده را با انبوهی از واژه‌های گیاه‌شناسی، جانورشناسی و کانساری از زبانها و گویش‌های مختلف یک هزار سال پیش رو در رو می‌کند، کاری است پس دشوار. شناخت واژه‌های تخصصی این چینی، حتی در دوران معاصر هم کار ساده‌ای نیست، چه برسد به فاصله زمانی میان ما و فرهنگهای مناطق جغرافیایی دور و نزدیک در سده‌های پیشین. چندی پیش برای یک تحقیق، توفیق یار شد تا الصیدنه را از آغاز تا پایان از نظر بگذرانم. یادداشت حاضر، نگاهی است بس کوتاه و گذرا و البته نه تحقیقی تمام عیار و تقادانه. برخی افزوده‌هاست برای آنان که به مطالعه در پزشکی و داروشناسی کهن می‌پردازند و برخی نادرستی‌ها در انطباق

واژه‌های عربی و فارسی با معادل لاتین، یا اشتباه خوانی‌های مصححان که در این تصحیح از آن بهره گرفته شده و یا اشتباه نویسی‌های کاتبان گذشته. امید که دستداران را به کار آید و چنانچه عمری باقی بود با یاری خدا، دیگر یادداشتهای مربوط به صیدنه را در مقاله‌ای دیگر خواهم آورد:

ص ۳، آباغلس، معادل *Anagallis arvensis* آورده شده است، درست آن است که آناغلس ثبت شود و در فرهنگهای گیاهی همچنین این اصطلاح لاتین در برابر آذان الفار نبطی و *عين الجمل* آمده است و نه آباغلس. و در مخزن الادویه خراسانی، آناغلس در برابر آذان الفار آمده که در ص ۲۱ صیدنه از آن نام برده شده است. بار دیگر در صیدنه ص ۳۲، *Myosotis Palustris* with یا *Asperugo Procumbens* در برابر آذان الفار آمده است. درست آن است که واژه اولی در برابر آذان الفار بزی و *عين الهدهد* بوده و دومی معادل گیاه دیگری است غیر از آذان الفار. نتیجتاً اگر آناغلس - و یا آباغلس - را مترادف آذان الفار بگیریم معادل گذاری انواع آذان الفار با هم خلط شده است. نتیجتاً انطباق معادل لاتین با مدخل‌های عربی وجود ندارد و پژوهشگر دچار سردرگمی می‌شود. و بالطبع قابل استناد نخواهد بود.

ص ۱۴، بُشاق شماهی و در توضیحات بُشاق ماهی آورده شده است در متن صیدنه آمده است که:

- و فی ایدی النصاری کتاب یسمونه بُشاق شماهی ای تفسیر الاسماء و يعرف ایضاً چهار نام به معنی آن کل واحد مما فیهِ مُسمی بالرومیة و السریانیة و العربیة و الفارسیة. در کتاب‌شناسی نسخ خطی پزشکی ایران ص ۹۵ و ۹۶ از کتابی یاد شده است که چارنام یا شباقش ماهی نام دارد و یادآوری شده که این اثر، فرهنگ واژه‌های پزشکی به چهار زبان است و نسخه کتاب به زبان فارسی است و نسخه‌ای از آن در دانشگاه تهران موجود است پس تلفظ یاد شده در صیدنه ما درست نیست.

ص ۱۶، لکسیقون، همان *Lexicon* لاتین امروزی است به معنای قاموس یا فرهنگ لغت. بیرونی می‌گوید: و لهم کتب تُسمی لکسیقونات یشتمل علی غرائب اللغات و تفسیر المشکل منها و ربّما افرودها لکتاب کتاب. فعندی لکسیقون لزیج بطلمیوس مکتوب ما فیهِ بالخط السریانی ثم بعینه بالعربی ثم تفسیره و الیه ارجع فی مطالبی. پس تفسیر واژه یاد شده معادل همان فرهنگ دو یا چند زبانی امروزی است که بیرونی به درستی آن را دریافته است.

ص ۳۳، در مدخل اذخر، ترکیب «کرتَه دشتی» آورده شده که نادرست است. نام دقیق آن گَزَنَه دشتی است و کَزَنَه، عربی نگار آن خواهد بود و نه کرتَه. تین مکه (کاه مکه) و خلال مأمونی، هم نامهای دیگر اذخر است.

ص ۴۵، در منابع کهن «کُراث ابوشوشه» هم در برابر *Allium ascalonicum* آمده است.

ص ۴۵، اسقولوفندریقون، و اسقولوفندریون آمده است. در کتابهای پزشکی و داروی مفرده و قرابادین‌ها، اساساً به شکل اسقولوفندریون آمده است، گرچه اسقولوفندریون به تلف لاتین نزدیک‌تر است و شاید منطقی‌تر به نظر برسد. حشیشه الذهب، (گیاه زرّین)، کف النسر (پنجَه کرکس)، عَقْرَبان و الحشیشه الدودیة مترادف‌های دیگر عربی آن است.

ص ۵۳، کُراث رومی هم معادل دیگری است که در برابر *Allium Porrum* آمده است.

ص ۷۲، شاه پسه در برابر اکیلل الملک آمده است. شاه پسند، واژه درست آن است.

ص ۷۳، جزیره اقریطش، به این شکل ثبت شده است. در کتاب‌های پزشکی کهن جزیره یاد شده، بیشتر اقریطی آورده شده است. اقریط، واژه تغییر یافته نام جزیره «کرت» است.

ص ۸۹، رُمان النهار و عرینه، معادل‌های عربی *Hypericum Androsaemum* آمده است، در حالی که در پیوست مخزن الادویه، رمان النهار، نوع کبیر هوفاریقون دانسته شده است.

ص ۸۹، در برابر مدخل ایدوسارون، *Secungera coronilla* آمده است. مُعادل درست آن *Hedysarum* است که با تلفظ و رسم الخط عربی واژه هماهنگی بیشتری دارد. پس تلفظ اندروصارون نادرست است. معادل عربی این واژه لاتین آن عَدَسُ المُرّ (عدس تلخ) است. عقیلی خراسانی در مخزن الادویه (ص ۹۶۷) آورده است: گفته‌اند تخم نباتی است که به یونانی سفارعاثیون نامند و مستعمل در تریاقات و از ادویه نافع در سموم است.

ص ۹۰، مدخل اکسیمیلین، در توالی با مدخل ایارج آمده است که نادرست است. اکسیمیلین معادل سکنجبین یا سرکه انگبین پارسی است و مدخل جداگانه‌ای به شمار می‌آید.

ص ۹۰، اصطخیقون، ثبت نادرستی است. در نُسخ پزشکی و دارویی کهن و قرابادین‌ها به شکل اصطمخیقون آمده است که با استوماخوس لاتین که به معنای معده می‌باشد از نظر تلفظ نزدیک‌تر است چون از گروه داروهای گوارشی است.

ص ۹۰، سَجَرینیا، به این شکل نادرست است و بیشتر به شکل «سَجَرینا» یا «سَجَرینیا» آمده و مصحح کتاب درباره این واژه توضیحی نداده است. این واژه در فرهنگهایی چون مخزن الادویه عقیلی خراسانی، تحفه المومنین حکیم مومن، فرهنگ پزشکی و داروسازی یوهان شلیمر، جوامع ابن بیطار، برهان قاطع و محمد معین نیامده است. در چاپ مفتاح الطب ابن هندو (چاپ مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۸ خورشیدی) به شکل سَجَرینا آمده که نادرست است. در الابنیه عن حدائق الادویه به شکل سَجَرینا آمده است و نوعی ترکیب افیونی معرفی شده است، ص ۹۵ در نسخه خطی قرابادین شاپور بن سهل (نسخه خطی ملک مورخ ۷۳۴ قمری) هم سَجَرینا آمده است.

ص ۱۰۵ و ۱۱۰، در برابر *Amaranthus tricolor*، بُستان افروز آمده و در ص ۲۶۶ در برابر *Amaranthus gangeticus*، دَحْدَاح آمده است. در حالی که در فرهنگ‌های انگلیسی و فرهنگ‌های گیاهی، دو اصطلاح فوق یکی دانسته شده و در برابر ترکیب لاتین *Crinum americanum* واژه دَحْدَاح آمده است. دُج الامیر هم مترادف بستان افروز است.

ص ۱۰۶ و ۳۷۹، حَبَق الراعی و شُوْیلاء، هم معادل *Artemisia Vulgaris* است. ص ۱۲۰، بَقْلَه یمانیه عقیلی خراسانی در مخزن الادویه، ص ۲۳۱، بَقْلَه یمانیه را به بلخی «منج» ضبط کرده است. نه مخنخ. شَدَخ نیز واژه‌ای است عربی که در برابر بَقْلَه یمانیه آورده‌اند.

ص ۱۲۴، انقرادیا، ثبت شده است. در بیشتر منابع پزشکی به شکل انقردیا آمده و نه انقرادیا مخزن الادویه، ص ۲۳۴).

ص ۱۴۲، تنبول (*piper betel*) به اشتباه به شکل *piper betle* آمده است که نادرست است.

ص ۱۴۷، در فرهنگ‌های گیاهی، شوک الجمال و عاقول هم در برابر *Alhagi Maurorum* آمده که در توضیحات صیدنه یاد نشده است.

ص ۱۹۰، خزدمیان. این واژه در تحفه المومنین، ص ۱۰۲، به شکل خزیمیان آمده

است. و گفته شده فارسی است یعنی مانند خزّه، که شاید خزّمان درست تر باشد. و به آن حیوان جُنْدیدستر هم گفته شده است. و در کتاب بیان الطب تفلیسی، نسخه خطی سپهسالار، خزومیان آمده است.

ص ۱۹۶، در کتابهای کهن، «اسطراطیقوس» هم آمده است که با معادل لاتین آن هماهنگی بیشتری دارد تا استقلیطاس و اسقلیاطیقوس.

ص ۲۰۲، حجرامیانطوس (Asbestos)؛ پنیّه نسوز است. و توضیح بیرونی هم گویای آن است. «یعمل بعض الناس منه کما یعمل من الکتان و ینسج کالسیور یشتل فی النار و یضی من غیران یحترق» که اشاره‌ای به این نکته نشده است.

ص ۲۰۴، Asphaltum معادل لاتین واژه حجارة القفر آمده است.

ص ۲۱۰، مَسَمَّ معادل Aspidium Lonchitis است نه حرّبه. دو اصطلاح انگلیسی shield fern و Holly fern مترادف آن است.

ص ۲۳۳، در صیدنه در برابر Acontium napellus، معادل خانق الذئب آمده است. در متون کهن، معادل «بیش موشا» نیز که پارسی است در برابر معادل فوق آورده شده است. قاتل الثمر، به عنوان مترادف واژه لاتین گفته شده هم آمده است.

ص ۲۳۴، معادل Atractylis gummifera و Cardoparium corymbosum در کنار هم آمده است. در حالی که معادل لاتین اول، خامالون سپید است که اشخیص و شوک الملک هم نامیده و معادل دومی، برابر خامالون اسود است. لوقوس (Leukus) هم به معنای سفید است و نوع سفید آن خوراکی است و نوع سیاه آن جز در مصرف خارجی نباید مصرف شود چون کُشنده است. پس دو معادل، با هم برابر نهاده شده.

ص ۲۳۷، بزرالخُبه، همان است که امروزه به آن خاکشی یا خاکشیر گفته می‌شود. دکتر زریاب در برابر آن اصطلاح لاتین Sisymbrium officinale یا Sisymbrium polyceratone را آورده است. در حالی که این دو اصطلاح لاتین، معادل فارسی قدومه یا توذری است. البته دکتر زریاب یک بار دیگر آن را به درستی در ص ۱۵۶ در برابر توذری آورده است.

ص ۲۵۳، «حشیشه السلحفاة» هم مترادف شجرة الکلب آمده است.

ص ۲۵۷، مسک الجنّ و حشیشه الريح، دو معادل دیگر جَعْدَه به شمار می‌رود. به شیرازی گل اربه و به فارسی عنبر بید گویند (مخزن الادویه، ص ۳۰۵).

ص ۲۵۸، الخُنثی و الاسراش، معادل مصطلح دیگری دارد به نام سریش، که شناخته

شده تر است. برواق هم مترادف آن سه واژه است.

ص ۲۵۸، اصطلاح *Prunus persica* معادل لاتین دیگری است که برای *Amygdalus persica* آمده است.

ص ۲۷۴، دُوَقَس و جَزْرالرَعَاة و حشيشة البراغيث، دیگر مترادفهای دوقو است.

ص ۲۹۸، روبارزک. غنب الثعلب (*Solanum nigrum*)، به نوشته عقیلی خراسانی در مخزن الادویه، ص ۶۲۰، معادل روباه تربک و روباه تورک است. اساساً در کتابهای کهن به روباه زرک بر نمی‌خوریم، گرچه فارسی واژه به واژه غنب الثعلب، روباه زرک است. انگور روباه هم در کتابهای پزشکی کهن آورده است. و احتمال هم هست که روباه زرک باشد که زرک را مخفف زرگون بگیریم.

ص ۳۰۶، شجرة رستم (درخت رستم)، نام دیگر زراوند طویل است که در توضیحات الصیدنه نیامده است. و معادل لاتین *Aristolochia longa* (زراوند درازینه) را تنها بر نوع طویل زراوند می‌توان اطلاق کرد نه به طور اعم. و در برابر زراوند مدرج، معادل *Anstolochia rotunda* (زراوند گردینه) و در برابر زراوند سفید برابر نهاده *Habenaria biofolia* را می‌توان نهاد. پس *A.longa* با *A.rotunds* که مترادف آورده شده مترادف نیستند.

ص ۳۱۵، از کریموف نقل شده که در برابر معادل زقوم اختلاف است. در فرهنگ گیاه‌شناسی عربی، معادل زقوم اصطلاح *Elaeganus angustifolis* آمده است. زیزفون، نُقْد، بُل و ضَرَع الکلبه (پستان سگ) همسنگ‌های زقوم است. در زبان انگلیسی هم *oil tree* و *Zakkoum - plant* و *Oleaster* در برابر زقوم آمده که معادل اولی بسیار به تلفظ عربی آن نزدیک است.

اما برابر نهاده *Balanites aegyptiaca*؛ هلیج، هبلیج و هلیج است نه زقوم که دکتر زریاب آن را آورده‌اند. و سه اصطلاح عربی فوق معادل انگلیسی آن، *Thorn tree* و *Egyptian balsam* است.

ص ۳۲۰، در برابر زهره، بخاریس (*Baccharis*) تلفظ درستی تر است تا تلفظی که از دسیفوریدس به شکل بقخارس (*Bakkharis*) نقل شده است. در فرهنگهای گیاهی عربی معاصر به شکل اول آمده است.

ص ۳۵۴، ستامکی. دکتر زریاب در صیدنه در برابر این داروی گیاهی، دو معادل آورده است: *Cassia angustifolia* و *Cassia acutifolia*. آنچه در گذشته مصرف

عمومی داشته است همین سنای مکی است که به آن سنای حجازی هم گفته می‌شده است که معادل دقیق آن *Cassia angustifolia* است. و اما *Cassia acutifolia* سنای هندی است که کاربرد کمتری داشته است. پس این دو معادل را نمی‌توان مترادف هم و در برابر سنای مکی به کار برد. در تحفه حکیم مؤمن هم گفته شده که سنای مکی از سنای هندی کاربرد بیشتری دارد. پس تنها معادل دوّمی برای سنا مکی باید درست تلقی شود.

ص ۳۸۴، شیحان و حشیشة خُراسانیه هم مترادف شیخ هستند که آورده نشده است. ص ۴۰۸، در برابر *Artemisia dracunculus*، طرفاء آمده است که طرخون درست است.

ص ۴۱۸، ابن الجَزّار در کتاب طب الفقراء و المساکین، تاغندست را مترادف عاقرقرا آورده است.

ص ۴۷۴، تانبول و کوثل، مترادفهای دیگر فوفل است که به انگلیسی *Betel - palm nut* گفته می‌شود.

ص ۴۸۹، قُوم، شکل دُرستش قُرام است که مترادف دیگر آن شوری است.

ص ۴۹۴، در برابر قصب، معادل‌های *Arundo donax* و *Arundo Phragmites* و *Phragmites communis* آمده است. در حالی که دو معادل دومی و سومی برابر نهاده قَصَب و غاب است و در برابر لاتین اول، معادل فارسی غاب رومی و غاب بلدی درست است. در متن الصیدنه این سه در کنار هم به عنوان مترادف آمده است.

ص ۴۹۵، *Atriplex hortensis* قَطْف البیض (سفید) است نه قطف، و قطف در برابر *Atriplex hastata* دُرست خواهد بود که سَرْمَق و سَرْمَج هم مترادف‌های آن هستند.

ص ۴۹۷، خانق الکلب (خفه کننده سگ) در برابر *Barjonia racemosa Descne* و *Apocynum erectum vell* (در صیدنه well آمده که غلط است) هم آمده است و به نوشته تحفه المؤمنین، ص ۹۷، اذارقی است که به فارسی کچوله نامند.

ص ۵۳۷، در فرهنگهای گیاه‌شناسی کُراث نبطی و بَصَلُ العفریت دیگر معادل‌هایی هستند که باز هم در برابر *Allium ampeloprasum* آمده است.

ص ۵۳۸، عُرْصُف چنانکه در ص ۱۸۲، تحفه حکیم مؤمن آمده است نام دیگر کمافیطوس است و بیشتر در کتابهای پزشکی کهن به این نام او را می‌شناسند که در توضیحات الصیدنه نیامده است.

ص ۵۵۲، حق با ابوریحان است این واژه یعنی غالیون، گیاه است که به انگلیسی Marsh bedstraw و Water bedstraw گویند و به لاتین Galium Plaustre گفته می‌شود. و بقلة اللبن (علف ماست) و خِیْتَرَه هر دو در برابر Galium Verum لاتین هستند که به انگلیسی Yellow bedstraw و cheese rennet گفته می‌شود. پس واژه انگلیسی Bedstraw که در برابر علف ماست آمده است دقیق نیست بلکه باید گفته yellow bedstraw.

ص ۵۵۳، لَیْخ در فرهنگ‌های عربی به نام «ذقن الباشا» هم ضبط شده است. در کتاب شرح الکتاب دیاسقوریدس، لَیْخ، به فارسی آزاد درخت دانسته شده است (ص ۳۸).

ص ۵۵۵، واژه «بیجه» آمده است. دکتر زریاب در توضیح آورده‌اند که این کلمه به این شکل یا به شکل‌های دیگر در فرهنگ‌هایی که در دسترس من بود دیده نشد. در حالیکه این واژه کل عربی شده واژه «بیجه» است که به آن زنگ گندم هم گفته می‌شود. ص ۵۶۱، در برابر لوف، سه معادل لاتین آمده است. Arum Dranculus و Dracunculus Vulgaris هر دو با هم مترادف هستند و معادل آن لوف الحیه یا آذان القیس (گوشه‌های کشیش) می‌باشد و برابر نهاده اصطلاح، Arum italicum «لوف جعد» یا «دَریرَه» یا آذان الدب (گوشه‌های خرس) است. در کتاب الصيدنه هر سه واژه لاتین در کنار هم معادل «لوف» آورده شده است که البته خطاست.

ص ۵۸۰، در فرهنگها در برابر Origanum dictamnus، ریحان الارض و بقلة الغزال هم آمده است.

ص ۵۸۴، در برابر المُّقْل Balsam odendron africanum و commiphora africanum (که در الصيدنه به شکل نادرست commiphora آمده است)، درست است. اما اصطلاح لاتین Hyphaene thebaica، باید در برابر شجرة المُّقْل و دوم (Dum) درست باشد که معادل انگلیسی آن Ginger bread tree است. پس این سه اصطلاح، یکی نیستند و سومین ترکیب لاتین با دوتای دیگر معادل‌های متفاوتی دارند.

ص ۵۹۲، مولبدانا (Galena). احتمالاً مولبدن (Molyb denum) درست است که با عدد اتمی ۴۲ در جدول مندلیف آمده است، چون بنا به شرح بیرونی به نقل از صهاریخت: قوه قریبه من قوه مرداسنج. و مرداسنج همان مُرداسنج می‌باشد که مترادف مرتک و مُرده سنگ است.

ص ۵۹۶، در برابر *Acrostichum dichototum*، میبه آمده که مُبَيْسَه درست است. مَبِيَه، به «شراب به» اطلاق می‌شده، در حالی که مُبَيْسَه، نوعی گیاه است که مَشْوُط العُرَاب نام دیگر آن است. در متن صیدنه هم آمده است که: «حَبِّ حَامِضٍ يَسْوَدُ إِذَا بَلَغَ وَ انْتَهَى شِكْلَهُ وَ شَجَرَتَهُ كَشَكْلِ الْانْبَرِ بَارِيسِ»، که تاییدی برای دانه‌ای گیاهی بودن آن است. در تحفه حکیم مؤمن (ص ۲۵۲) هم آمده است: میبه، اسم فارسی شربت به است که با شراب و یا به آب انگور دوشاب انگوری ترتیب دهند. و در صفحه ۲۵۱ همان کتاب آمده، مُبَيْسَن، به یونانی لوپوس نامند و دانه او سیاه و از دانه انار کوچکتر باشد. پس، باید میبه را نوعی دانه گیاهی دانسته که در برابر اصطلاح لاتین فوق است.

ص ۵۹۶، دو اصطلاح لاتین *Asparagus officinalis* و *Asparagus acutifolius* مترادف هم آمده است، در حالی که واژه اولی همان هلیون است و با کشک الماز هم مترادف اند و دو می، هلیون بَرّی است.

ص ۶۰۰، *Ammi copticum* مترادف *Caurum Copticum* است که البته به اشتباه *Cavum copticum* آمده است. گمون حبشی و انیسون بَرّی، مترادف‌های دیگر واژه نانخواه هستند که از آن یاد نشده است.

ص ۶۲۱، *Althaea rosen cavan*، معادل‌های وردالزوانی، خطمی بَرّی و شَحْمَ المَرَج هم برای آن آمده است.

ص ۶۲۴، در برابر *Amomum meleguete*، هال بوا یا خیربوا آمده است. همچنین واژه *Elettaria cardamomum*، مترادف واژه پیشین دانسته شده است؛ در حالی که اصطلاح لاتین اخیر، قاقله صغیره یا حَبِّ الهال یا حبهان است. و یکبار دیگر در الصیدنه، در ص ۴۷۷، در برابر قاقله، معادل *Elettaria cardamomum* آورده شده است. یعنی یک اصطلاح لاتین دو بار در دو جا، معادل دو گیاه آورده شده در حالی که *Amomum meleguete* و *Elettaria cardamomum* یکی نیستند و در ص ۶۲۴ آن دو با هم آورده شده‌اند.

ص ۶۲۶، هُرْطمان، سه معادل دیگر با نامهای شوفان، زیوان و زُمبیر دارد. و ضمناً در مورد این واژه نظر «لکلرک و شیرنگل» پیرامون انطباق واژه *Typha latifolia* با طیفی درست است و اصطلاحات دادی، بَرّدی و بوط هم مترادف‌های دیگر طیفی است.

ص ۶۳۶، سابیلاج، در صیدنه چنین آمده است: الیبروح، بالسریانیه یبروحی و

بالفارسیة سابیج و قیل سیب سیک. در حالی که سابیج معرب واژه شابیجک است نه شکل فارسی. و سابیج و شابیجک نادرست است. سراج القطرب و تفاح المجانین هم از دیگر مترادفهای عربی آن است.
ص ۶۴۰، خَرُوب الخنزیر و أمّ الکلب و آناغورس و جرّود، مترادفهای دیگری است که در برابر Anagyris Foetida آمده است.

